

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره پهلوی اول

فردین قریشی*؛ اکرم سامع نصایح^۲

(دریافت: ۱۷/۱۱/۱۳۹۸ پذیرش: ۱/۴/۱۳۹۹)

چکیده

توسعه به‌منزله یک ایده از دورانی به زبان فارسی راه یافت که فرهیختگان ایرانی به موضوع عقب‌ماندگی ایران پس از رابطه با جوامع اروپایی پی بردند و تعداد محدودی از نخبگان هیئت حاکمه، به‌فکر تغییر وضع موجود افتادند. هدف این افراد رسیدن به مرحله‌ای بود که دولت‌های پیشرفته غربی در آن قرار داشتند. بدین منظور، در عصر قاجار با توجه به عقب‌ماندگی اقتصادی و عدم پیدایش گروه‌های نوساز نیرومند، نخبگان حاکم راه اصلاحات از بالا را درپیش گرفتند، موضوعی که بعدها در دوره پهلوی نیز ادامه یافت. مقاله حاضر پژوهشی است درباره راهبردهایی که در زمینه توسعه فرهنگی در دوره پهلوی اول از سوی هیئت حاکمه و نخبگان حاکم برای رسیدن به توسعه فرهنگی درپیش گرفته شد. رویکرد پژوهشی کار، عبارت از توصیف نظری و روش تحقیق انتخاب‌شده ناظر بر روش بررسی تاریخی و شیوه گردآوری اطلاعات به‌روش کتابخانه‌ای است. در این پژوهش از نظریه عقلانیت وبر به‌منزله چارچوب نظری بهره برده‌ایم و حاصل بررسی، حکایت از این نکته دارد که راهبردهای توسعه فرهنگی در دوره رضاشاه ناظر بر توسعه عقلانیت ابزاری بوده است و پیامدهای آن را در سه مورد می‌توان خلاصه کرد: (۱). استبداد و اقتدارگرایی، (۲). ناسیونالیسم سرکوبگر و (۳). سکولاریسم رادیکال.

۱. استاد گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

ghoreishi3583@ut.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز.

واژه‌های کلیدی: توسعه فرهنگی، عقلانیت ابزاری، استبداد، ناسیونالیسم، سکولاریسم.

مقدمه

توسعه^۱ و مباحث آن امروزه با سطوح و ساختارهای مختلف جوامع پیوند خورده است؛ به‌گونه‌ای که هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان سراغ گرفت که در جهت مهیاسازی زمینه‌های نیل بدان نباشد. مفهوم توسعه از دورانی به زبان فارسی راه یافت که فرهیختگان ایرانی به موضوع عقب‌ماندگی ایران پس از ارتباط با جوامع اروپایی پی بردند و تعداد محدودی از نخبگان هیئت حاکمه، به فکر ایجاد تنوع و تغییر وضع موجود افتادند.

هدف این افراد رسیدن به مرحله‌ای بود که دولت‌های پیشرفته غربی در آن قرار داشتند؛ اما توانایی لازم برای ایجاد این تغییرات بنیادی را نداشتند (فراهانی، ۱۳۸۳: ۱۷). با روی کار آمدن حکومت پهلوی تمایل به نوسازی از سوی حکومت شدت یافت (عیوضی، ۱۳۷۷: ۱۶۴). حکومت پهلوی درصدد بود جامعه ایران را با به‌کارگیری رویه‌های استبدادی وارد فرایند مدرنیزاسیون کند. بخش مهمی از تأسیسات زیربنایی ایران مربوط به دوران پهلوی است؛ اما در حکومت مذکور برداشت مناقشه‌برانگیزی از چگونگی مدرن شدن جامعه وجود داشت (بابایی‌فرد، ۱۳۸۹: ۱۲)؛ زیرا تشخیص این موضوع که میان عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کدام یک نقش اساسی را در فرایند توسعه ایفا می‌کند، کار آسانی نبود.

اینگلهارت (۱۳۷۳: ۵۲) معتقد است، توسعه در کشورهای اروپایی مدیون تحولات عمیق فرهنگی بود. به‌نحوی که تنوع‌های مهم فرهنگی انقلاب صنعتی را در غرب آسان ساخت؛ اما این موضوع درمورد کشورهای جهان سوم و ازجمله در ایران صدق نمی‌کند. کشورهای جهان سوم، دارای یک سیستم متجانس فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نبوده و تجربه‌های آن، معرف این نکته است که هرچند نظام‌های سنتی آن متحول شدند؛ اما محصول این تحول، نه نسبت زیادی با گذشته داشت و نه وجوه اشتراک کافی با معیارها و وضعیت جدید برقرار می‌کرد (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۱۵۷ - ۱۵۹).

در این میان، با توجه به ضرورت تحول فرهنگی از یک سو و سرنوشت خاصی که این تحول در تاریخ ایران یافته است، تلاش اصلی این مقاله یافتن پاسخ این پرسش

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

است که راهبرد اصلی دولت ایران در زمینه توسعه فرهنگی در دوره پهلوی اول از چه قرار بوده و آثار اجرای آن را در فرهنگ و سیاست کشور در چه مؤلفه‌هایی می‌توان بازشناسی کرد؟ همین جا باید خاطر نشان ساخت که تحقیقات، کتب و مقالات بسیاری درباره دوره پهلوی صورت گرفته است؛ اما در تحقیقات انجام شده، نقطه تمرکز بحث، فرهنگ سیاسی، خصوصیات شخصیتی نخبگان حاکم، برنامه‌های اقتصادی و یا نقش عوامل خارجی بوده و به توسعه فرهنگی به منزله پایه و اساسی برای توسعه همه‌جانبه کم‌تر توجه شده است. بر همین اساس، پیامد نظری تحقیق حاضر روشنگری درخصوص راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران و فایده عملی آن، برداشتن گام‌هایی در جهت کسب بینش تاریخی و تلاش در جهت تئوریزه کردن تجربیات حاصل از آن به منظور طراحی و اجرای کارآمدتر برنامه‌های توسعه به‌ویژه در عرصه فرهنگی و اجتناب از تکرار انتخاب گزینه‌های نادرست است. ضرورت انجام چنین موضوعی در میان تحقیقات انجام گرفته به‌خوبی احساس می‌شود و این مقاله تلاش دارد در زمینه تحلیل و واکاوی همین موضوع گامی هرچند کوچک بردارد.

در هر حال، برای نیل به این مقصود، ابتدا به تعریف توسعه فرهنگی بر اساس نظریات موجود پرداخته شده و در ادامه، به این مبحث که در دوره مورد بررسی چه تعریفی از توسعه فرهنگی غلبه داشته و چه کسانی حاملان این ذهنیت بوده‌اند، توجه شده و در نهایت، نتایج حاصل از راهبرد توسعه فرهنگی دوره پهلوی مورد بررسی واقع شده است.

فرضیه‌هایی که با توجه به موارد مطرح شده بررسی خواهند شد، عبارت است از:

(۱). توسعه فرهنگی را می‌توان فرایند بازاندیشی در باورها و اعتقادات و آموزه‌های فرهنگی تعریف کرد که افزایش قدرت و کارآمدی یک فرهنگ در پاسخ‌گویی به نیازهای فرهنگی و معنوی و مادی انسان‌ها را در پی دارد.

(۲). با توجه به این نکته که نخبگان یک جامعه بیشترین نقش را در تعیین اهداف و تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی برای دستیابی به آن ایفا می‌کنند، در دوره پهلوی اول توسعه فرهنگی در جهت کسب و حفظ قدرت نخبگان و تحت تأثیر تفکر و منافع آنان بوده

است. بر همین اساس نیز توسعه فرهنگی عموماً به مفهوم بسط عقلانیت ابزاری بوده است.

۳). پیامدهای راهبرد توسعه فرهنگی در دوره پهلوی اول را در سه بخش می‌توان شناسایی کرد: ۱). استبداد و اقتدارگرایی^۲، ۲) ناسیونالیسم سرکوبگر^۳ و ۳) سکولاریسم رادیکال^۴.

این فرضیات ناظر بر توصیف نظری رویکرد پهلوی اول به توسعه فرهنگی و پیامدهای آن بوده و روش بررسی کار، عبارت از تکنیک استناد به شواهد تاریخی است. شیوه گردآوری اطلاعات نیز معطوف به مراجعه به منابع مکتوب بوده است. در این راستا، انواع متون شامل کتاب‌ها، مقالات و تحقیقات صورت گرفته در حوزه توسعه فرهنگی، توسعه در دوره پهلوی اول و اقدامات نخبگان آن دوره، مطالعه و اطلاعات مورد نیاز جمع‌آوری شده است.

گستره مفهومی و چارچوب نظری پژوهش

به مفهوم توسعه فرهنگی با تأکید یونسکو در برنامه‌های توسعه توجه شد. اگر توسعه را به‌منزله فرایند بهبود شرایط زندگی در نظر بگیریم، این ارزش‌ها، اعتقادات و نگرش افراد جامعه است که جهت و فرایند توسعه را تعیین می‌کند. پس زمانی می‌توان در مسیر توسعه قرار گرفت که توسعه فرهنگی پیش‌زمینه برنامه‌های توسعه باشد. به رابطه فرهنگ و توسعه در بسیاری از نظریه‌ها توجه شده است و بیشترین تأکید بر نقش ارزش‌ها، باورها، شناخت و نگرشی بوده که بر جامعه حاکم است.

ژرار اگوستین^۵ توسعه فرهنگی را ایجاد شرایط و امکانات مادی و معنوی مناسب به‌منظور شناخت جایگاه افراد، افزایش دانش، آمادگی برای تحول، پیشرفت و پذیرش اصول کلی توسعه مانند قانون‌پذیری، نظم، بهبود روابط، افزایش توانایی‌های علمی، اخلاقی و معنوی برای همه افراد جامعه تعریف کرده است. مفهوم توسعه فرهنگی - که به‌منزله زمینه‌ساز شکل‌گیری توسعه‌ای همه‌جانبه مطرح می‌شود (صالح‌نیا، ۱۳۸۹: ۷۲ - ۷۳) - «فرایندی است که طی آن، تغییراتی در حوزه ادراکی، شناختی، ارزشی، باورها و

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار
قابلیت‌های رفتاری و واکنش خاصی که مناسب توسعه است به وجود می‌آید» (ازکیا،
۱۳۸۴: ۴۸).

برای استنباط یک چارچوب نظری برای بررسی پرسش طرح شده، با نگاهی اجمالی
به نظریه‌های جامعه‌شناسان می‌توان گفت، در دیدگاه مارکس فرهنگ عاملی وابسته به
اقتصاد است و سایر مارکسیست‌ها نیز اقتصاد را مدنظر قرار داده‌اند. اندیشمندان مکتب
فرانکفورت با اینکه به مبحث عقلانیت^۶ و توسعه فرهنگی توجه خاصی نشان داده‌اند؛
اما فرهنگ را عامل تداوم سلطه سرمایه‌داری و توسعه فرهنگی را تابعی از نظام
سرمایه‌داری و عاملی برای تداوم بقای آن تعریف کرده‌اند. از دیدگاه پست‌مدرنیست‌ها
فرهنگ ابزاری برای تسلط نخبگان است. در نظریه ماکس وبر^۷ تأکید بر فرهنگ و نظام
ارزشی و نهادهای فرهنگی جامعه است و وی از نخستین جامعه‌شناسانی است که
پرسش جدی را درباره رابطه فرهنگ و اقتصاد و تأثیر فرهنگ در شروع و تداوم فرایند
توسعه طرح کرده است.

وبر معتقد بود اگر در یک جامعه بتوانیم بین جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و
اجتماعی هماهنگی ایجاد کنیم، به سوی توسعه‌یافتگی سیر خواهیم کرد (توحیدفام،
۱۳۸۱: ۴۰). سهم مشخص وبر تأکید بر شیوه‌ای بود که از طریق آن عرصه‌های
گسترده‌تر زندگی به‌طور روزافزون در کنترل اندیشه عقلانی قرار می‌گیرند
(روکس‌بروف، ۱۳۶۹: ۸). بنیاد کار وی نظریه‌اش درباره فراگرد عقلانیت^۸ بود و اینکه
چرا نهادهای اجتماعی در جهان غرب بیش‌ازپیش عقلانی‌تر شده‌اند، در حالی که در
دیگر نقاط جهان، موانعی نیرومند از یک چنین تحولی جلوگیری کرده‌اند (ریترز،
۱۳۸۲: ۳۴). وبر، اخلاق پروتستان را عامل کلیدی در پیدایی و توسعه سرمایه‌داری و
خیزش نظام اقتصادی سرمایه‌دارانه می‌دانست (همان، ۱۳۹۲: ۸۲؛ بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۵۹)
که این امر به همراه افزایش عقل‌گرایی در سایر ابعاد جامعه، توسعه جامعه صنعتی
جدید را تشدید کرده بود (روکس‌بروف، ۱۳۶۹: ۱۰). اهمیت نظریه وبر در تأکید بر
عوامل معنوی و اخلاقی به‌منزله عوامل علی رشد و توسعه بود. وی در مطالعه بر روی
توسعه سرمایه‌داری، بر ظهور نهادها و ارزش‌های حامی توسعه (سرمایه‌داری) تأکید
کرد که تغییر باورهای مذهبی در جهت حمایت از دستاوردهای دنیوی و عقلانیت از

الزام‌های فرهنگی آن هستند (حریری‌اکبری، ۱۳۸۷: ۵۰). از آنجا که وبر بر زندگی عقلانی انسان در جامعه تأکید داشت (ازکیا، ۱۳۸۴: ۱۵۰)، عده‌ای از محققان عقلانیت را مضمون اصلی عمده آثار او برشمرده‌اند.

وبر توسعه نهاد‌های سرمایه‌داری جدید را به‌منزله بخشی از فرایند توسعه عقل‌گرایی تشریح کرده است و دوران مدرن را، دوران عقلانی کردن همه وجوه زندگی می‌داند (موحدی، ۱۳۹۰: ۶۱).

به‌منظور پی بردن به معنای موردنظر وبر از مفهوم «عقلانیت»، توجه به مفهوم «کنش» ضروری است. در نزد وبر تفاوت یک کنش با کنش دیگر در معنایی است که کنشگران برای کنش خود قائل می‌شوند و نه در ویژگی‌های عینی، به‌گونه‌ای که دیگران آن را می‌بینند. بر این اساس، کنش اجتماعی به چهار نوع اصلی تقسیم می‌شود: کنش سنتی که از طریق عادات ایجاد می‌شود. کنش عاطفی که ناشی از وضعیت احساسی فرد است، کنش ارزشی - عقلایی که ثمره باوری آگاهانه به یک ارزش است و در جست‌وجوی موفقیت ظاهری صرف نیست و بالأخره، کنش ابزاری - عقلایی که از سوی خواست‌ها و انتظاراتی صورت می‌گیرد که فرد از محیط و از انسان‌های دیگر دارد. این خواست‌ها و انتظارات به‌مثابه ابزارهایی برای دستیابی کنشگر به اهداف محاسبه‌شده و عقلایی به‌کار برده می‌شوند (عضدانلو، ۱۳۹۱: ۳۵۰ - ۳۵۱). با توجه به انواع کنش چهار نوع اصلی عقلانیت قابل تشخیص است که عبارت‌اند از: «عقلانیت عملی^۹، عقلانیت نظری^{۱۰}، عقلانیت ارزشی^{۱۱} و عقلانیت ابزاری^{۱۲}».

این انواع عقلانیت «ابزارهای اصلی مورد استفاده وبر، برای کندوکاو دقیق سرنوشت تاریخی عقلانیت به‌منزله فرایند اجتماعی فرهنگی» است (ریترز، ۱۳۹۵: ۱۹۴ - ۱۹۵)؛ اما وی اساساً به دو نوع عقلانیت می‌پردازد؛ عقلانیت ارزشی و ابزاری (همان: ۲۱۹). «عقلانیت ارزشی عبارت از جهت‌یابی به‌سوی ارزش‌های ایده‌آلی و اهداف و به‌کارگیری محاسبه عقلانی برای نیل به اهداف یا ارزش‌های نامحدود و آتی است» (آزاد ارمکی، ۱۳۷۵: ۴۷) که رفتار آدمی را در ارتباط با اصول ارزشی به‌سوی یک الگوی عملی هدایت می‌کند. در این نوع عقلانیت، رویدادهای جهان خارج سنجش، داوری و گزینش می‌شوند. نهادهای اجتماعی، گروه‌های سیاسی، فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و اصول

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

اخلاقی بر اساس اصول ارزشی قابل تشخیص هستند. بنابراین، اصول ارزشی حاکم بر جامعه منشأ عقلانیت و فرایند بالقوه عقلانی شدن در جامعه است؛ اما عقلانیت ابزاری شیوه‌ای از زندگی است که فعالیت‌های فردی و اجتماعی را برای تأمین منافع فردی با رویکردی عمل‌گرایانه لحاظ می‌کند. این نوع عقلانیت برای رسیدن به اهداف عملی معین، مناسب‌ترین وسیله را در نظر می‌گیرد که ناظر به الگوی وسیله - هدف است (یزدانی، ۱۳۸۹: ۱۰۰) و در آن عمل به واسطه قواعد عقلانی قابل محاسبه جهت داده می‌شود. عقلانیت ابزاری، یعنی کارایی ابزار و انتخاب آن بر اساس جریان فکری بهتر و دور کردن عناصر مذهبی، اخلاقی و فرهنگی از ابزار (آزاد ارمکی، ۱۳۷۵: ۴۷). به عقیده وبر قطع نظر از اینکه فرایندهای عقلانی شدن بر کدام نوع استوار بوده‌اند، زمانی به صورت تحولات مهم اجتماعی - فرهنگی درآمده‌اند که اقلاری با ریشه‌های محکم اجتماعی، به مثابه «حاملان» آنها ظاهر شده‌اند (کالبرگ، ۱۳۸۳: ۵۶). وی ایمان چندانی به توانایی توده‌ها برای خلق جامعه بهتر ندارد (ریترز، ۱۳۹۵: ۱۸۴). بدین ترتیب بر اساس نظریه وبر می‌توان گفت مبنای توسعه فرهنگی در تربیت عقلی هر جامعه و کاربرد عقلانیت است و وبر به تأثیر عقلانیت در رسیدن به توسعه توجه خاصی نشان داده است. توجه ما نیز در این مقاله بر نقش و کاربرد عقلانیت برای رسیدن به توسعه فرهنگی و راهبردهایی است که در این راستا از سوی نخبگان پی گرفته شده است.

با توجه به تعریف وبر از عقلانیت (ارزشی و ابزاری)، توسعه فرهنگی را می‌توان فرایند بازاندیشی در ارزش‌ها، دیدگاه‌ها، باورها و آموزه‌های فرهنگی، با هدف افزایش توانایی و کارآمدی یک فرهنگ در پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و معنوی افراد یک جامعه با تفکر عقلانی برای دستیابی به ارزش‌های متعالی و رسیدن به اهداف و پیشرفت یک جامعه در آینده تعریف کرد. مبنای توسعه فرهنگی، تربیت عقل و شیوه تفکر یک جامعه است که نمود آن در رفتار افراد به عرصه ظهور می‌رسد. به تعبیر بهتر، از آن رو که اندیشه و باور هر فرد شکل‌دهنده اعمال، رفتار و تصمیماتش است، بستر مناسب توسعه از مسیر تغییر نگرش‌ها و ارزش‌ها به دست می‌آید، پس زمانی می‌توان در مسیر توسعه قرار گرفت که توسعه فرهنگی پیش‌زمینه برنامه‌های توسعه باشد و تأکید اساسی در توسعه فرهنگی بر مفهوم فرهنگ قرار گیرد.

البته، مقوله فرهنگ به اعتبار کاربرد اجتماعی آن بیشتر ناظر بر بُعد ذهنی حیات آدمی است. لذا، می‌توان فرهنگ را به مفهوم سرمایه ذهنی جامعه برای حل مسائل و غلبه بر مشکلات خویش تلقی کرد و بر همین اساس توسعه در عرصه فرهنگ، به مفهوم گسترش کمی و کیفی سرمایه ذهنی خواهد بود. سرمایه مزبور شامل عناصری چون اندیشه‌ها، دانش، عرف، باورها و اعتقادات است (قریشی، ۱۳۹۱: ۱۲۴). ماهیت این سرمایه‌های ذهنی، هسته فرهنگ جامعه را تشکیل می‌دهد که تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر فرایند توسعه دارد.

در پژوهش حاضر، توسعه فرهنگی به‌منزله یک حرکت فکری در نظر گرفته شده است و از آنجا که نخبگان (به‌ویژه نخبگان حاکم) در تعیین مسیر و جهت حرکت جامعه نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، در بررسی موضوع، عملکرد نخبگان در توسعه فرهنگی جامعه مورد تمرکز بیشتر قرار گرفته است.

توسعه عقلانیت ابزاری به‌مثابه راهبرد توسعه فرهنگی پهلوی اول

شکست انقلاب مشروطه به تقویت رویکرد اقتدارگرایانه در میان دیوانسالاران - روشنفکران (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۰۶) و زمینه‌ساز ظهور نخستین دولت مدرن اقتدارگرا منجر شد. در واقع، «روشنفکران پس از مشروطیت برای صاف کردن راه عبور از جامعه سنتی به جامعه مترقی، خود را محتاج حکومتگری مقتدر می‌دانستند که با ایجاد امنیت بتوانند خواسته‌های نوگرایانه خود را پیاده کنند» (امین، ۱۳۸۳: ۸۷ - ۸۹). آنان نخستین پایه‌های حکومت رضاشاه را بر اساس عقلانیت مدرن پدید آوردند. عقلانیتی که وبر از آن با عنوان عقلانیت ابزاری یاد می‌کند و مناسب‌ترین و کارآمدترین ابزارها را برای نیل به اهداف عقلانی به‌کار می‌گیرد.

نخبگان در این دوره امیدوار بودند با استفاده از قدرت رضاشاهی بنیادی برای نوآوری و تجدد پی‌افکنند (امین، ۱۳۸۳: ۱۱۹). به همین دلیل، در اقدامات اولیه برای توسعه مشارکت فعال داشتند؛ اما تردیدی نبود که فرمانده و رئیس رضاشاه است (استمپل، ۱۳۷۷: ۱۶). سال‌های سلطنت او، دوران پی‌ریزی یک نظام جدید، متکی به ارتش، بوروکراسی دولتی و قدرت دربار بود. رضاشاه به پشتوانه این سه نیرو، نوسازی

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

را با استفاده از نخبگان آغاز کرد؛ اما نخبگان به ابزاری در جهت اهداف حکومت تبدیل شدند و به گفته سریع‌القلم «نظام سیاسی ایران، بار دیگر بر مبنای تمرکز تصمیم‌گیری و دیکتاتوری نظامی بنیان‌گذاری شد» (۱۳۹۲: ۱۰۰). مدرنیته‌ای که رضاشاه به دنبال آن بود، مدرنیته‌ای صرفاً تکنولوژیک و صنعتی بود که هم از پیام عقلانیت عام مدرن غفلت می‌کرد و هم نسبت به هرگونه پیامد دموکراتیک عقل ابزاری عمیقاً بدگمان بود (باقری‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۳۲). پیامد چنین رویکردی، سبب شد نخبگان متجدد ظاهر و پوسته تمدن غرب (تکنولوژی، نهادهای جدید و ...) را بگیرند و باطن و هسته (فرهنگ و اندیشه و ...) آن را نادیده بینگارند. چنانچه مبانی فکری بسیاری از این نخبگان با شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه ناسازگار بوده و با کنار گذاشتن فرهنگ سنتی و عدم تأمل و تعمق در دیدگاه‌های غرب‌گرایانه، از طریق حکومت سعی کرده‌اند ایده‌ها و برنامه‌های خود را عملی سازند و با نادیده گرفتن توسعه عقلانیت فرهنگی، در پی دستیابی و پیگیری اهداف و برنامه‌های خویش با رضاخان همراهی کردند.

ویر معتقد بود نوع آرمانی عقلانیت اگر با عاملان انسانی میانجی‌گری شود، قادر به تأثیر بر سیر کنش واقعی و تبدیل شدن به نیرویی در تاریخ است. روشنفکران (نخبگان) نقش چنین واسطه‌ای را برای نوع آرمانی عقلانیت بازی می‌کنند. آن‌ها حاملان سطوح و شیوه‌های متفاوت عقلانیت‌اند و تلاششان به سلطه عقلانیت در جامعه و استقرار مدرنیته منجر می‌شود (زاهدی، ۱۳۸۷: ۱۳۳ - ۱۳۴). به نظر ویر، مدرنیته در غرب ابتدا در دو حوزه فنی و فرهنگی آغاز شد؛ اما عقلانیت ابزاری برجسته‌تر و عقلانیت فرهنگی (ارزشی) مغلوب واقع شد. در دوره پهلوی اول نیز با تأکید بر مظاهر دنیای غرب و غفلت از ارزش‌های فرهنگی، راهبردهای توسعه فرهنگی در عقلانیت ابزاری نمود یافت. در رویکرد عقلانیت ابزاری کنشگران به نتیجه انتخاب خود می‌اندیشند و با تجزیه و تحلیل هزینه و فایده به تصمیم‌گیری می‌پردازند تا بهترین و کم‌هزینه‌ترین ابزار برای تأمین پرمفعت‌ترین اهداف را به کار گیرند. در این نوع عقلانیت، ملاک، میزان موفقیت در کسب منافع و ایجاد نتایج مطلوب است. حضور نخبگان متجدد در کنار طبقه حاکم در این دوره، برای ایجاد جامعه جدید بر پایه دگرگون‌سازی فرهنگ سنتی به فرهنگ مدرن بود. البته، نخستین گام‌ها در راستای توسعه فرهنگی (عقلانیت ارزشی)

با انقلاب مشروطه برداشته شد. تدوین و تصویب قانون اساسی، به رسمیت شناخته شدن حقوق فردی و اجتماعی، محدودیت قدرت حکومت و ... نشانه‌های تلاش نخبگان برای دستیابی به نوعی عقلانیت فرهنگی بود. در این دوره نخبگان به این نکته پی بردند که مبنای توسعه فرهنگی کاربرد اصول عقلانی در اداره جامعه است؛ اما در عمل، از عقلانیت ارزشی فاصله گرفتند و توسعه فرهنگی در عقلانیت ابزاری خلاصه شد.

با شروع سلطنت رضاشاه، ظرف مدت نسبتاً کوتاهی حکومت توانست اصلاحات گسترده‌ای را در ایران به سامان برساند که تأسیس ارتش مدرن، ایجاد ثبت رسمی اموال و املاک، تأسیس نظام آموزشی مدرن، مدرن‌سازی نظام قضائی کشور، گسترش شبکه حمل‌ونقل و پست و تلگراف و تلفن و نوسازی دستگاه مالی دولت، از نمونه‌های برجسته آن هستند.

بدین ترتیب حکومت رضاشاه، برخی از خواسته‌های روشنفکران اولیه ایران را در زمینه مبانی دولت مدرن برآورده ساخت، هرچند خواست آن‌ها را در زمینه حکومت قانون و آزادی سرکوب کرد (شهرام‌نیا، ۱۳۸۹: ۹۵). حضور طبقه جدید در کنار درواقع، طبقه حاکم - که معتقد بودند جامعه سیاسی را باید بر پایه دگرگون‌سازی فرهنگ سنتی به فرهنگ مدرن پیش برد - چشم‌انداز توسعه فرهنگی این دوره بود (علم، ۱۳۹۳: ۷۸ - ۷۹). تجددگرایان، رضاخان را اصلاح‌طلبی می‌دیدند که مدرنیسم را جایگزین سنت‌گرایی خواهد کرد (اطاعت، ۱۳۸۶: ۸۷). به همین دلیل، بسیاری از نخبگان تجددگرا نقش فعالی در به قدرت رسیدن رضاخان، تثبیت سلسله پهلوی و انجام اصلاحات ایفا کردند. آنان برای رسیدن به اهداف موردنظرشان و اجرای تفکراتشان از رضاخان حمایت کردند.

واقعیت این بود که رضاشاه از توانایی این افراد برای تمرکز هرچه بیشتر قدرت مطلقه خود بهره برد. بسیاری نخبگانی چون فروغی و تیمورتاش که نقش بی‌ظیری در شکل‌گیری قدرت مطلقه ایفا کردند (نوریان، ۱۳۸۷: ۲۶۷) و بعدها دارای امنیت لازم نشدند. در این دوره، هیچ‌کس از برکناری بدون تشریفات، دستگیری، زندانی، تبعید و کشته شدن مصون نبود (شیخزاده، ۱۳۸۵: ۶۹) که این امر، پیامدهای ناگواری به دنبال

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

داشت: ۱). به دلیل بی‌ثباتی موقعیت شغلی، آنان به جای برنامه‌ریزی بلندمدت که لازمه توسعه است، به صورت روزمره به انجام وظایف خویش می‌پرداختند، ۲). طی حضور در عرصه مدیریتی، به سوءاستفاده از اموال عمومی می‌پرداختند تا زندگی‌شان تأمین شود، ۳). با پناه بردن به قدرت‌های خارجی، سبب افزایش نفوذ و مجری دستورات آنان می‌شدند. همه این پیامدها موانعی در راه توسعه (همان: ۷۱؛ شهرام‌نیا، ۱۳۸۹: ۸۴) و به‌ویژه توسعه فرهنگی بود. نگاه رضاشاه به نخبگان، خصلتی ابزارانگارانه داشت. نخبگان ابزاری برای تسلط دیکتاتوری رضاشاه بودند که با تثبیت پایه‌های حکومت از صحنه قدرت کنار گذاشته شدند. نخبگان نیز حکومت رضاشاه را ابزاری برای پیاده‌سازی برنامه‌های تجددگرایانه خویش می‌پنداشتند. به همین دلیل نیز، توسعه فرهنگی در دوره مذکور نه در توسعه عقلانیت فرهنگی، بلکه در توسعه عقلانیت ابزاری تعریف شد.

پیامدهای راهبرد توسعه عقلانیت ابزاری

تضاد منافع گروه‌های مختلف در انقلاب مشروطه و کشمکش‌های ناشی از آن سبب ناامنی در جامعه شد. بدیهی است در چنین شرایطی صحبت از کاربرد عقلانیت و توسعه فرهنگی بحثی بیهوده تلقی می‌شد و اولویت نخست نخبگان برقراری امنیت و نظم و سپس نگاهی عقلانی به مشکلات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بوده است.

به نظر سید حسن امین، «مشکل عظیم و لاینحل روشنفکران و آزادی‌خواهان ایران در این بوده که بدون داشتن امنیت و استقرار نظم عمومی، حکومت قانون، استقرار مردم‌سالاری و توسعه سیاسی و فرهنگی ممکن نبوده است» (۱۳۸۳: ۴۴). «شرایط خاص دوره انتقال قدرت، اقتضانات ویژه‌ای را پیش روی طرح‌کنندگان اخذ تمدن غرب ایجاد کرد که در آن مخاطب و کنشگر اصلی تحولات اجتماعی و سیاسی به اقلیت کوچک تحصیل‌کرده و تجددخواه محدود شود» (فاضلی، ۱۳۹۱: ۱۷) و گفتمان تجددآمرانه شکل گیرد. پیامدهای این وضعیت را می‌توان در سه مؤلفه بررسی کرد: ۱). استبداد و اقتدارگرایی، ۲). سکولاریسم رادیکال و ۳). ناسیونالیسم سرکوب‌گرا.

استبداد و اقتدارگرایی

در هر جامعه‌ای ایدئولوژی و نگرش سیاسی گروه حاکم (گفتمان مسلط)، قطع نظر از سرچشمه‌های پیدایش آن، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارد. درباره ایران، ساخت قدرت به‌منزله رابطه‌ای عمودی و آمرانه از بالا به پایین تصور می‌شده است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۶۱). از همین رو، گمان ساده‌انگارانه پاره‌ای از روشنفکران این بود که با روی کار آمدن دولت مطلقه، جریان گذار به دنیای مدرن سرعت می‌یابد و با تثبیت حاکمیت جدید به راحتی می‌توان حاکم مستبد را کنار گذاشت و با حاکمیت فکری روشنفکران راه توسعه را به سهولت پیمود (طاهری، ۱۳۸۸: ۱۴۸). همین مسئله سبب حمایت نخبگان از رضاخان برای رسیدن به سلطنت شد. رضاشاه نیز از مسئله تأمین امنیت و تمرکز قدرت و همچنین، مدرنیزاسیون به‌منزله ابزاری برای دستیابی به حکومت بهره برد (شیخ‌زاده، ۱۳۸۵: ۶۱). وی اگرچه موفق به تأسیس دیوان‌سالاری و دستگاه اداری شد؛ ولی این دیوان‌سالاری فقط به اجرای منویات شاه می‌پرداخت؛ زیرا رضاشاه انسان‌های مستقل را هرگز تحمل نمی‌کرد. دولت‌های مطلقه در اروپا از خدمتگزاران خود سپاسگزاری می‌کردند؛ زیرا به عقلانیت و منافع ملی پای‌بند بودند، در حالی که عملکرد رضاشاه جنبه حب و بغض فردی داشت (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۲۷ - ۱۲۸). بدین ترتیب، ایران وارد دوران دولت مطلقه شد که ویژگی اصلی آن «انباشت منابع و تمرکز ابزارهای قدرت بود و این فرایند مانع عمده‌ای بر سر راه گسترش توانایی‌های جامعه ایجاد می‌کرد» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۹۱). قدرت مطلقه رضاشاه مبتنی بر سیطره کامل بر مجلس به‌منزله یک نهاد سیاسی مدرن قرار داشت و پایگاه اجتماعی آن شامل روشنفکران و تجددگرایان بود تا پروژه نوسازی جامعه ایران را با ابزارهای قانونی و بوروکراتیک به انجام برساند و در موارد لازم از ابزار خشونت استفاده کند (میراحمدی، ۱۳۸۹: ۱۸۲). بسیاری از نخبگان یک دیکتاتوری خوب را بر یک دموکراسی بد ترجیح داده‌اند و عوامل اجرای اراده پادشاهی شدند که آزادی و حق انتخاب مردم را حق مسلم ملت ایران نمی‌دانست و با تأسیس یک دولت شبه‌مدرن، بر ایران با استبداد مطلق حکومت می‌راند (امین، ۱۳۸۳: ۱۵۰).

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

رضاشاه با تحولاتی که در نظام آموزشی، اداری و مالی ایجاد کرد، شکل و محتوای زندگی و روابط اجتماعی را دگرگون ساخت (ازغندی، ۱۳۷۴: ۹۶۴). روابط اجزا و ارکان نظام دولت با یکدیگر تغییر کرد و به چیرگی نهاد سلطنت بر قوه مجریه و مقننه انجامید (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۸۸). استقرار دیکتاتوری، تشویق ناسیونالیسم باستان‌گرایانه، دوری جستن از ارزش‌های اسلامی و حمایت از فرهنگ غربی، اصلی‌ترین مظاهر توسعه فرهنگی حکومت رضاشاه بود. تدوین قوانین و تأسیس سازمان‌ها نیز روند دستیابی به این هدف‌ها را سرعت بخشید (باقری‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۳۳). هدف عمده وی گسترش سلطه خود از طریق بسط قدرت دولت به همه عرصه‌های کشور بود و سلطه مطلقه‌ای بر نظام سیاسی کشور، با تبدیل مجلس از یک مرکز قدرت به یک ماشین امضا به دست آورد (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۲۵ - ۱۲۶). دیوان‌سالاری و دربار نیز ابزارهایی برای اجرای مصوبات شخص شاه بوده و اگر صاحب‌منصبی به دنبال اجرای قوانین یا استقلال رأی بود با خطر مرگ مواجه می‌شد. چنان‌که بسیاری بدین سرنوشت دچار شدند (میراحمدی، ۱۳۸۹: ۱۸۱).

تأکید نخبگان حکومتی نیز بر لزوم اخذ تمدن غرب و نوسازی آمرانه (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۴: ۱۲۹ - ۱۳۰) همراه با پذیرش شیوه زندگی اروپایی بود (باقری‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۳۴). هدف برپا کردن جامعه‌ای شبیه جوامع غربی بود و بدین منظور دو ابزار به کار گرفته شد: نخست کوشش برای وارد ساختن دانش غربی، خصوصاً دانش فنی و نظام حقوقی جدید و دوم، تلاش برای فراگیری الگوهای زندگی سبک اروپایی (دیلمی‌معزی، ۱۳۸۶: ۸۳). در راستای این هدف رضاشاه به ارتش مدرن به‌منزله پایه اصلی تکیه کرد و آن را با بوروکراسی دولتی تقویت کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۶۹ - ۱۷۰). کوشش‌های اصلاح‌طلبانه او بیشتر اقداماتی در زمینه تمرکز قدرت و بالا بردن کارایی‌هایی بود که از آن‌جمله سرکوب حرکت‌های طوایفی و برخورد با هرگونه اقدام در جهت کسب خودمختاری قومیت‌ها و تقویت ارتش و نظام اداری را می‌توان نام برد (کدی، ۱۳۹۰: ۱۵۷). رضاشاه برای تضمین قدرت مطلق خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل، مصونیت پارلمانی نمایندگان را سلب و احزاب سیاسی را از بین برد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۷۳). اقدامات دیگر هم که جنبه فرهنگی و اجتماعی داشت،

همگی اقدامی در جهت تثبیت سلطه رضاشاه بودند. از جمله این اقدامات، اصلاح امور آموزش بود که «یکی از پر دامنه‌ترین اقداماتی بود که در چهارچوب سیاست‌های دولت پهلوی به اجرا گذاشته شد. نظام آموزشی جدید، در سال‌های ۱۳۰۴ - ۱۳۰۹ پایه‌ریزی شد» (علم، ۱۳۹۳: ۷۳). به نظر می‌رسد هدف اولیه از تغییر در نظام آموزشی، گامی برای مدرن‌سازی ایران و رسیدن به توسعه بود؛ زیرا این نظام در تغییر و تحول فرهنگی نقش بسزایی می‌توانست ایفا کند. نخبگان متجدد همگی طرفدار نظام آموزشی به سبک غربی بودند؛ اما نبود برنامه‌ریزی مدون و مشخص در وهله اول و تقلید از برنامه‌های آموزشی کشورهای غربی و محدودیت آن به مناطق خاص این عملکرد را تحت الشعاع قرار داد. نکته مهم، استفاده از امکانات آموزشی برای پایه‌ریزی و بازتولید ایدئولوژی پهلویسم (مدرنیزاسیون، ناسیونالیسم و سکولاریسم) برای تقویت سلطه و اقتدار شاه بود. توجه به محتوای کتب درسی به خوبی نمایانگر این نکته است.

چنانچه تحلیل محتوای کتاب‌های درسی دبستانی نشان می‌دهد ۱۴ درصد مضامین به تبلیغ مستقیم حکومت اختصاص داشت که در آن نقش شاه به‌منزله کانون نوسازی تأکید می‌شد (اسماعیلی، ۱۳۸۸: ۳۳). به عقیده فوران نیز حکومت با استفاده از نظام نوین، درصدد مقابله با تفکر آزاد سیاسی بود و همگونی را بر جامعه تحمیل می‌ساخت. برنامه تحصیلی به‌گونه‌ای تنظیم شده بود که «چاپلوسی بنده‌وار، پشتیبانی تبلیغاتی و توجیه ایدئولوژیکی» را القا می‌کرد (فوران، ۱۳۸۲: ۳۳۳). درمورد محتوای مطالب درس‌ها، دروس تاریخ، علوم اجتماعی، ناسیونالیسم و ایران قبل از اسلام تبلیغ و جایگزین علایق دینی و مذهبی شده بود (علم، ۱۳۹۳: ۷۳).

تأسیس دانشگاه نیز از بالا و به‌منظور برطرف ساختن نیاز دولت برای تأمین نیروی انسانی متخصص بود. صدیق هدف اصلی تأسیس دانشگاه تهران را «در درجه اول، تعلیم و تربیت پیشوایان و رؤسای قوم و در درجه دوم، تحقیق و تتبع و ایجاد علم» می‌دانست. بسیاری معتقدند هدف از تأسیس دانشگاه ترویج فرهنگ غربی برای تقدس‌زدایی و نفی ارزش‌های دینی و تبلیغ کارآمدی نظام حاکم و گسترش ایدئولوژی حکومت بود. انتخاب رئیس دانشگاه با تأیید مستقیم شاه و نظارت بر استخدام و عزل و نصب استادان، کنترل دولت بر دانشگاه و وابستگی آن به ساختار دولت را تضمین

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

می‌کرد (گلکار، ۱۳۸۶: ۱۲۶ - ۱۲۹). بدین‌سان دانشگاه که نمادی از توسعه فرهنگی جامعه به‌شمار می‌آمد، با عدم استقلال و بی‌توجهی به علوم انسانی و اجتماعی به ابزاری برای گسترش برنامه‌های دولت و کمک به سلطه حکومت تبدیل شد.

ماکس وبر دو شیوه برای پرداختن به فعالیت سیاسی را مطرح می‌سازد: زندگی برای سیاست و زندگی از قبل سیاست. به نظر او کسی که در سیاست چشمه سرشار درآمد و عایدات را می‌بیند از قبل سیاست زندگی می‌کند و کسی که از این چشم به سیاست نگاه نمی‌کند، برای سیاست زندگی می‌کند. الگوهای رفتاری بیشتر نخبگان حکومت پهلوی به‌روشنی نشان‌دهنده زندگی از قبل سیاست است (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۶۳). به عقیده سریع‌القلم، «نظام‌های سیاسی ایران نتوانسته‌اند شرایطی را فراهم کنند که در عرصه سیاست، نهادسازی و فردیت‌زدایی نموده و عقلانیت را وارد عرصه سیاست بنمایند» (۱۳۹۲: ۸۴). فرهنگ ضرورت اطاعت مطلق از شاه، عامل مهمی بود که نخبگان جدید نتوانند منشأ تحول و تحرک سیاسی شوند و به‌منزله فرهنگی بازدارنده، مستقل فکر کردن و تصمیم گرفتن را از نخبگان سلب می‌کرد (همان، ۱۳۷۹: ۱۶۷). وابستگی نخبگان به دولت مانع بزرگی بود که نتوانند نقش شایسته‌ای در حوزه فکری و نهادی جامعه بازی کنند. درنهایت، حوزه فکر و عمل زمینه‌ای شد برای خستی‌سازی نخبگان و دولت بی‌نیاز از اندیشه و تفکر نخبگان در مسیر دیکتاتوری گام برداشت (همان: ۱۷۶).

ناسیونالیسم سرکوب‌گرا

همان‌گونه که ذکر شد، اولین گام‌ها در جهت توسعه فرهنگی از سوی نخبگان دولت رضاشاه آغاز شد. این نخبگان کوشیدند تا مسائل فرهنگی را با رویکرد مدرن به دوره باستان به راه‌حلی منطقی و اندیشیده نزدیک کنند. بدین ترتیب، مبانی فکری حاکم بر الگوی توسعه کشور از دیدگاه ارزشی آنان نسبت به فرد و جامعه و تاریخ کشور و نیز ویژگی‌های متصور برای بهبود شرایط حاکم صورت می‌گرفت، اقداماتی که با اقتدارطلبی رضاشاه به ابزاری برای سلطه حکومت تبدیل می‌شد.

مسئله ناسیونالیسم از جمله این ویژگی‌ها بود که با تأکید بر سه محور اصلی سنت‌ستیزی، بیگانه‌ستیزی و وحدت ملی دنبال می‌شد (رهبری، ۱۳۸۶: ۵۶). یکی از ایدئولوژی‌های دولت رضاشاه تبدیل امپراتوری چندقومی به دولتی واحد با مردمی واحد، یک‌زبان و یک فرهنگ بود. به همین منظور، اقدامات نظامی علیه ایلات و عشایر و تضعیف قدرت قبایل از سرگرفته شد (خادمیان، ۱۳۹۲: ۱۳۸) و از آنجا که ملت‌سازی این دوره بر ایدئولوژی ناسیونالیسم متکی بود (علم، ۱۳۹۳: ۶۳)، رضاشاه سعی کرد تا بعضی از پایه‌های کشور - ملت را پدید آورد. برای ایجاد این نظام سیاسی هویت‌های گوناگون قومی ساکن ایران به‌گونه‌ای آشکار نفی شد (سریع‌القلم، ۱۳۹۲: ۱۰۸) و در سال ۱۳۰۷ مجلس، لباس‌های محلی و سنتی را غیرقانونی اعلام و افراد را به پوشیدن لباس‌های مدل غربی و کلاه پهلوی موظف کرد (خادمیان، ۱۳۹۲: ۱۳۸ - ۱۳۹).

جهت‌گیری ناسیونالیسم دوره رضاشاهی با تغییرات اسامی آغاز شد. نام برخی از شهرها و استان‌های کشور تغییر یافت و از کشورهای خارجی خواسته شد به‌جای «پرشیا»، از نام «ایران» استفاده کنند. رضاشاه نیز نام خانوادگی «پهلوی» را برای خود برگزید تا یادآور عظمت تاریخ ایران باستان باشد. از دیگر اقدامات حکومت، اصلاح زبان و تلاش برای پاک‌سازی زبان فارسی از واژه‌های بیگانه بود. بدین منظور، فرهنگستان زبان ایران برای مطالعه پیشنهاد‌های اصلاح نظام نوشتاری فارسی تأسیس شد. با گسترش مدارس عمومی و برقراری تعلیمات اجباری، تأسیس کلاس‌های شبانه و اجبار تمام کارکنان دولت به شرکت در آن‌ها، بر شمار باسوادان فارسی‌زبان افزوده شد. از رواج زبان‌های محلی همچون ترکی، عربی و کردی از طریق منع آموزش و چاپ جلوگیری شد. روزنامه‌ها و مدارس اقلیت‌ها تعطیل شدند. تنها زرتشتیان دچار محدودیت نشدند؛ زیرا در چارچوب ناسیونالیسم باستان‌گرا، آنان آریایی‌های اصیلی بودند که از پذیرش دینی خارجی خودداری کرده بودند (علم، ۱۳۹۳: ۸۱). در سال ۱۳۱۷ به فرمان رضاخان «سازمان پرورش افکار» به‌منظور نفی تنوع فرهنگی در مناطق مختلف کشور و برخورداری از هویت ملی (سریع‌القلم، ۱۳۹۲: ۱۰۸) با نظارت وزیر دادگستری و با همکاری وزیر فرهنگ و چند تن از نخبگان متجدد تشکیل شد. سازمان پرورش افکار دارای شش کمیسیون بود که در زمینه‌های مختلف فعالیت می‌کرد

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

(باقری‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۴۸) و از طریق روزنامه‌ها، رساله‌ها، کتب، سخنرانی عمومی، نمایش و سینما، رادیو، موسیقی و امثال آن وظیفه پرورش و راهنمایی افکار عمومی را داشت. سعید نفیسی همکار سازمان و سخنران جلسات، وظیفه مهم سازمان را یکسان‌سازی افکار و آرزوهای افراد می‌دانست، آن‌چنان‌که «اتحاد و اتفاق کلمه واقعی در میان‌شان فراهم شود تا در میان افراد تحصیل‌کرده به‌هیچ‌وجه اندک اختلاف و دوگانگی از حیث افکار و آرزوهای انسانی پیش نیاید». فعالیت سازمان بیشتر در ادارات فرهنگ، آموزش و پرورش، دانشگاه و وزارتخانه‌ها بود و شرکت معلمان در جلسات آن اجباری بود (علم، ۱۳۹۳: ۸۱). ارتش و اداره‌های دولتی نیز کانال‌های نشر و توزیع افکار جدید بود، هرچند که سانسور و تبلیغات دولتی افکاری را که به مرحله چاپ می‌رسید در ناسیونالیسم رسمی دولتی محدود می‌ساخت (کدی، ۱۳۹۰: ۱۶۹ - ۱۷۰). از دیگر اقدامات، تشکیل انجمن آثار ملی بود که در نخستین اقدام درصدد آباد کردن قبر فردوسی و ساخت آرامگاه برای شعرای بزرگی چون حافظ و سعدی برآمد. همچنین، کتاب‌های بسیاری درباره تاریخ تمدن‌های باستانی ایران و جهان تألیف یا ترجمه شدند. به‌نظر می‌رسد ناسیونالیسم سرکوب‌گرا با ایجاد هویت جمعی با رویکرد باستان‌گرایانه کارکرد ایدئولوژیک حکومت برای ایجاد مشروعیت بود. که با کمک دستگاه بوروکراتیک و قوه قهریه، در کنار دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی صورت می‌گرفت. ناسیونالیست‌های متجدد، به ایران باستان همچون جیل‌المتینی می‌نگریستند که می‌توان دست همه ایرانیان را به آن آویخت و به‌یاری آن از پراکندگی و درگیری دوری کرد (فاضلی، ۱۳۹۱: ۳۰).

سکولاریسم رادیکال

رضاشاه سنت‌های دینی را عامل عقب‌ماندگی می‌شمرد و پیشرفت را در همسانی هرچه بیشتر با غرب می‌دید و برای دستیابی به مشروعیت درصدد استفاده ابزاری از مذهب بود. او در سال‌های نخست با عوام‌فریبی در مراسم مذهبی شرکت می‌کرد و به دیدار عالمان دینی می‌رفت و خود را مقلد آیت‌الله حائری معرفی می‌کرد؛ اما پس از محکم

شدن پایه‌های حکومتش با همراهی نخبگان، آشکارا از حذف دین و روحانیت از عرصه سیاست حمایت کرد.

در نگاه نخبگان حکومتی نیز، روحانیون تداوم‌بخش بساط کهنه‌ای بودند که مانع هرگونه نوآوری و ترقی بود. از این رو، دستیابی به ایران متجدد بدون از بین بردن نفوذ آن‌ها امکان‌پذیر نبود (همان: ۲۱). رضاخان بانی رژیم بود که سیاست اصلی‌اش مبتنی بر سکولاریسم، ناسیونالیسم، باستان‌گرایی و نوسازی قرار داشت. اجرای این سیاست مستلزم محدود ساختن نقش اجتماعی علما و منزوی ساختن روحانیت شیعی و درنهایت، دولتی کردن آن بود (ابطحی، ۱۳۸۴: ۳۰). بدین منظور، حکومت اصلاحاتی را در زمینه قضائی، آموزشی و ساختار اقتصادی روحانیت آغاز کرد.

غیردینی ساختن جامعه در چندین جبهه آغاز شد. ابتدا نوسازی کامل وزارت عدلیه، با وارد کردن ترجمه حقوق دول غربی به نظام حقوقی ایران، سروسامان دادن به مقررات شرعی مربوط به ازدواج، طلاق و حضانت اطفال و سلب مشاغل ثبت اسناد از علما و واگذاری آن به وکلای غیرروحانی و ایجاد سلسله‌مراتبی از دادگاه‌های دولتی و واگذاری مسئولیت شرعی یا عرفی بودن موارد حقوقی به قضات دولتی به اجرا درآمد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۷۵). برای شکستن اقتدار مذهبی و تضعیف احساسات و وفاداری مذهبی مردم، مدارس مردمی در سراسر کشور تأسیس و بر تبلیغات ناسیونالیستی ایران پیش از اسلام و نوسازی با اصلاحات اجتماعی و صنعتی غرب تأکید شد و بدین ترتیب رهبران مذهبی از هر دو سیستم قضائی و آموزش جدا شدند (نوازی، ۱۳۸۳: ۵۶). تحصیلات دانشگاهی نیز برای قضاوت الزامی شد تا جایی که ۹۰ درصد روحانیون، مشاغل قضائی را از دست دادند (علم، ۱۳۹۳: ۷۲). بدین ترتیب، با تضعیف مؤسسات دینی آموزشی، فراخواندن روحانیون به سربازی، حذف تعلیمات دینی اجباری، جلوگیری از انجام برخی مراسم مذهبی و سایر اقدامات، جایگاه روحانیت تضعیف شد (کسرابی، ۱۳۷۹: ۴۲۴ - ۴۲۵).

از دیگر اقدامات رضاشاه در تحدید جایگاه قدرت مذهب و روحانیون، اقدام به اصلاح وقف بود. از ویژگی‌های مهم جامعه روحانیت، استقلال مالی بود که عامل قدرت روحانیان به‌شمار می‌آمده است. این ویژگی به آن‌ها اجازه مخالفت با حاکمان

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

ظالم، توسعه مراکز مذهبی و حوزه‌های علمیه را می‌داد و می‌توانستند جایگاه قدرتی مستقل از حکومت داشته باشند. برای سلب استقلال مالی علما و تحدید قدرتشان، قوانین و برنامه‌هایی ارائه شد تا دخالت و کنترل حکومت را در فرایند اداری وقف بیشتر کند. از این رهگذر، درآمد حاصل از املاک وقفی از اهداف مذهبی و عام‌المنفعه مدنظر روحانیون به اهداف غیرمذهبی که در کنترل و نظارت دولت بود، درآمد (تخشید، ۱۳۷۷: ۱۰۶ - ۱۰۷). بدین ترتیب هم قدرت تشکیلاتی و هم قدرت معنوی و نفوذ اجتماعی روحانیت دستخوش تنوع‌هایی شد و امکانات سازمانی برای تصمیم‌گیری و اعمال قدرت تشکیلاتی روحانیان کاهش یافت (کلاهی، ۱۳۹۲: ۱۱۴). در چنین فضایی یا مجال اندکی برای مداخله روحانیت وجود داشت یا اساساً چنین مجالی ممکن نبود (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۱۵۰).

در این دوره طرح جدایی دین از سیاست در دو حیطة نظری (خرافات‌زدایی، علم‌گرایی و ...) و نهادی و اجتماعی (تضعیف روحانیت و محدود کردن عرصه‌های دینی) پیگیری می‌شد (فاضلی، ۱۳۹۱: ۲۲). رضاشاه به‌خوبی می‌دانست که روحانیان نه‌تنها خطری بالقوه برای قدرتش محسوب می‌شوند؛ بلکه از مشروعیت و نفوذ اجتماعی کافی برای انسداد اصلاحاتی بهره‌مندند که او در جهت نوسازی و اعمال قدرت استبدادی خود آغاز کرده بود (آل‌سیدغفور، ۱۳۹۴: ۶۱۸).

اقدامات رضاشاه، اعم از تحییب و جذب عده‌ای معدود، تهدید و ضرب و شتم و قتل و تبعید برخی از علما، اجرای شدید سیاست تغییر لباس و تلاش برای قطع ارتباط عاطفی آنان با مردم و کوشش در جهت پرورش روحانیت درباری را شامل می‌شد (ابطحی، ۱۳۸۴: ۳۰ - ۳۱). در این سال‌ها، بخشی از نیروهای حوزوی در جرگه مردان دولت رضاشاه قرار گرفتند و خود متولی اصلاحات قضائی و فرهنگی علیه روحانیان شدند (آل‌سیدغفور، ۱۳۹۴: ۶۱۹).

بدین‌سان، بر اثر اقداماتی که در جهت کاهش قدرت روحانیون انجام گرفت، این قشر عملاً از صحنه سیاست خارج شدند (کسرابی، ۱۳۷۹: ۴۳۲). البته، اقدامات رضاشاه در این بخش فقط به روحانیت محدود نماند و در اصلاحات دیگر هم نمود یافت. از جمله این اقدامات کشف حجاب بود. به عقیده رضاشاه کشف حجاب به‌مثابه

آزادی برای زنان بود و حجاب مانعی برای دستیابی به توسعه و پیشرفت بوده و سبب شده است که نیمی از مردم جامعه در کار و تلاش حضور نیابند. رضاشاه پس از سفر به ترکیه زنان را به کشف حجاب و مردان را به پوشیدن لباس متحدالشکل مجبور ساخت و راهبردهایی را برای اجرای این امر در نظر گرفت. به نظر می‌رسد تأکید بر تجددگرایی و تضعیف ارزش‌های دینی، بخش مهمی از راهبرد توسعه فرهنگی حکومت رضاشاه را شامل می‌شد؛ زیرا ریشه‌دار بودن سنت‌ها و تفکرات دینی و عقاید مذهبی از نظر حکومت، مانعی جدی در راه مدرن‌سازی و سلطنت مطلقه بود.

نتیجه

توسعه فرهنگی عبارت از فرایند بازاندیشی در ارزش‌ها، اعتقادات و آموزه‌های فرهنگی، با هدف افزایش توانایی و کارآمدی یک فرهنگ در پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و معنوی افراد هر جامعه با ایجاد تفکر عقلانی است. می‌توان گفت گوهر توسعه فرهنگی، بسط عقلانیت در شیوه تفکر هر جامعه است و پیشگامان این فرایند نخبگان جامعه هستند.

هدف این مقاله، بررسی چابستی راهبرد توسعه فرهنگی در ایران دوره پهلوی دوم و کنکاش برای کشف مهم‌ترین آثار و پیامدهای پی‌گیری این راهبرد بود. یافته‌های کار حاکی از آن است که در ایران دوره رضاشاه هرچند گام‌های مهمی در جهت توسعه فرهنگی کشور برداشته شد؛ اما فرایند توسعه مذکور، سمت و سوی بسط عقلانیت ابزاری پیدا کرد؛ به این معنا که بدون توجه به خواسته‌ها، شخصیت و نظام ارزشی مردم، برنامه‌های توسعه فرهنگی مورد نظر نخبگان قدرت سیاسی به اجرا درآمد و از آنجا که امکان بسط عقلانیت در ساختار حکومت به صورت گسترش مردم‌سالاری، به دلیل موانع تاریخی موجود فراهم نبود، استبداد و اقتدارگرایی به جای ضعیف‌تر شدن، قوی‌تر شد. برنامه‌های توسعه فرهنگی نیز با تقلیدی‌گزینشی و ناقص از توسعه به سبک غرب در همین ساختار اقتدارگرایانه تعقیب شد. در همین چارچوب نیز در کنار دستاورد مثبتی همچون گسترش آموزش علوم نوین و نوسازی نظام حقوقی و اداری کشور، قدرت حاکم به ناسیونالیسم سرکوبگر و سکولاریسم رادیکال روی آورد و

راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار

همین امر جامعه را با تعارضات ساختاری عظیمی رودررو کرد که آثار منفی آن ده‌ها سال سپهر اجتماعی کشور را متأثر از خود کرد. به نام ناسیونالیسم، در حقوق شهروندان بسیاری تعدی و تجاوز صورت گرفت و بسیاری از اقوام ایرانی را که در طول سالیان متممادی به سهولت در کنار هم می‌زیستند، به موضوع هویت ملی حساس کرد و به دلیل قدرتی که برای استقرار ناسیونالیسم مورد نظر خویش اعمال می‌کرد، مقاومت‌های گسترده‌ای را در بخش‌های مختلفی از کشور برانگیخت که هرچند یارای ستیز مستقیم با حاکمیت استبدادی نداشتند؛ اما به دنبال فرصتی برای عرض اندام بودند؛ چنانکه بلافاصله بعد از سقوط او پیامدهای منفی سیاست‌های ناسیونالیستی وی به صورت رشد حرکت‌هایی درآمد که تمامیت ارضی کشور و هم‌بستگی ملی آن را تهدید کرد. سکولاریسم رادیکال پهلوی اول نیز بخش‌های دین‌دار جامعه را به جریان نوسازی بدبین کرد و به پیدایش شکاف عظیمی با عنوان شکاف سنت و مدرنیته مساعدت کرد. در واقع، توسعه فرهنگی که علی‌الاصول معطوف به گسترش عقلانیت است، با دخالت استبداد سیاسی و متأثر از نخبگان کشور از ظاهر تمدن غرب، عملاً به شبه‌توسعه فرهنگی بدل شد.

بر اساس راهبردهای دولت پهلوی برای رسیدن به توسعه فرهنگی چنانکه اشاره شد، آموزش و پرورش، فرهنگ، صنعت و ارتباطات، ارتش و ساختار حقوق کشور به‌طور فزاینده‌ای متحول شدند؛ اما این تحولات در حد کافی از سوی جامعه استقبال نشد. شاید در میان یکی از مشکلات اصلی، عدم مشروعیت اجتماعی - سیاسی او بود. او حتی نهادهایی را نیز که می‌توانست که به بهبود وجهه دموکراتیک حکومت کمک کنند، تضعیف کرد. رضاشاه با تحولاتی که در ساختار آموزشی، اداری، مالی و نظامی ایران ایجاد کرد، شکل و محتوای زندگی در جامعه و روابط اجتماعی را دگرگون ساخت و دولت مدرنی را در ایران پایه‌گذاری کرد که به حکومت‌های غربی بسیار شباهت داشت؛ اما جامعه فاقد نهادهای سیاسی دموکراتیک بود، به‌طوری‌که نهادهای مشارکت قانونی - که ضامن حیات جامعه‌ای قانونی و مشروع هستند - به‌خصوص مجلس، احزاب و سندیکاها، هیچ نقشی در پویای تحولات سیاسی و اجتماعی بازی نمی‌کردند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۱۵). با گذشت زمان نیز، دایره تصمیم‌گیری سیاسی

کوچک‌تر و کوچک‌تر شد و تمام کشور مستقیماً به شخص شاه وابسته شد (کسرای، ۱۳۷۹: ۴۳۲ - ۴۳۳).

در مجموع، آنچه در اجرای سیاست توسعه فرهنگی پهلوی دوم اتفاق افتاد، عموماً بسط عقلانیت ابزاری بود و پیامدهای گرایش به عقلانیت ابزاری در دوره پهلوی اول را می‌توان در شکل رشد استبداد و اقتدارگرایی، ناسیونالیسم سرکوب‌گرا و سکولاریسم رادیکال ملاحظه کرد. به نظر می‌رسد این پیامدها را می‌توان از مظاهر پارادوکس عقلانیت موردنظر وبر تلقی کرد. به این معنا که با وجود اینکه از یکسو عقلانیت (به مفهوم ابزاری آن) در مناسبات اجتماعی رشد کرد؛ ولی از سوی دیگر، عقلانیت (در مفهوم ارزشی آن) در همان مناسبات رو به انحطاط نهاد.

پی‌نوشت‌ها

1. development
2. autarchy and totalitarianism
3. repressive nationalism
4. Radical secularism
5. Girard Augustine
6. rationality
7. Marx Weber
8. rationalization
9. practical rationality
10. theoretical rationality
11. substantive rationality
12. formal rationality

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹). *ایران بین دو انقلاب (درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر)*. ترجمه احمد گل محمدی و همکاران. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۹۰). *تاریخ ایران نوین*. ترجمه شهریار خواجهیان. تهران: دات.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۵). «جامعه‌شناسی عقلانیت». *قبسات*. ش ۱. صص ۳۹ - ۵۳.
- اسماعیلی، حمیدرضا (۱۳۸۸). «فرهنگ سیاسی حاکم در دوره پهلوی دوم». *مطالعات تاریخی*. ش ۲۶. صص ۲۷ - ۶۵.

- راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار
- آل سیدغفور، سیدمحسن (۱۳۹۴). «صورت‌بندی نیروهای دینی - سیاسی در دوره پهلوی اول». سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی. د ۴۵. ش ۳. صص ۶۱۵ - ۶۳۴.
- ابطحی، سیدمصطفی (۱۳۸۴). «دین‌ستیزی پهلوی و گفتمان دینی از آیت‌الله حائری تا امام- خمینی». سقوط؛ مجموعه مقالات همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، ۱۳۸۲. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. صص ۲۷ - ۶۶.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۴). «بازیگران رسمی قدرت سیاسی ایران (عصر پهلوی)». مطالعات خاورمیانه. ش ۷. صص ۹۵۹ - ۹۹۵.
- ————— (۱۳۷۹). ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب. تهران: قومس.
- ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی توسعه. تهران: کیهان.
- استمپل، جان‌دی (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران. ترجمه منوچهر شجاعی. تهران: رسا.
- اطاعت، جواد (۱۳۸۶). «ماهیت دولت در ایران: دولت اتوکراتیک (پهلوی اول)». اطلاعات سیاسی: اقتصادی. ش ۲۳۵ و ۲۳۶. صص ۸۶ - ۹۷.
- امین، حسن (۱۳۸۳). کارنامه غنی: نقدی بر تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در عصر پهلوی. تهران: دائرةالمعارف ایران‌شناسی.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی. ترجمه مریم وتر. تهران: کویر.
- بابایی فرد، اسدالله (۱۳۸۹). «توسعه فرهنگی و توسعه اجتماعی در ایران». رفاه اجتماعی. س ۱۰. ش ۳۷. صص ۵ - ۵۶.
- باقری‌زاده، علی (۱۳۸۳). سیر تحول روشنفکری در دوره پهلوی اول. کرمان: ودیعت.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳). عقل در سیاست: سی‌وپنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی. تهران: نگاه معاصر.
- تخشید، محمدرضا (۱۳۷۷). «اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیون در ایران». دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران). ش ۴. صص ۹۱ - ۱۱۸.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۱). موانع توسعه فرهنگی در ایران. تهران: باز.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵). «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونالیسم (تحلیلی از دولت در عصر پهلوی)». جامعه‌شناختی ایران. ش ۲۵. صص ۹۳ - ۱۲۵.
- حریری‌اکبری، محمد (۱۳۸۷). مدیریت توسعه. تهران: قطره.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹

- خادمیان، طلیمه و فرجاد ناطقی (۱۳۹۲). نقش بحران‌های اجتماعی در ماهیت دولت در دوران پس از صدور فرمان مشروطیت در ایران». *جامعه‌شناسی تاریخی*. د ۵. ش ۲. صص ۱۱۹ - ۱۴۳.

- دیلمی معزی، امین (۱۳۸۶). «هویت‌سازی ملی در دوران پهلوی اول». *زمانه*. ش ۵۶. صص ۸۱ - ۸۴.

- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱). *ایران بین دو کودتا (تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)*. تهران: سمت.
- روکس بروف، آیان (۱۳۶۹). *نظریه‌های توسعه‌نیافتگی*. ترجمه علی هاشمی گیلانی. تهران: سفید.

- رهبری، مهدی (۱۳۸۶). «متجددان ایرانی و تجدد در عصر مشروطه (بررسی ریشه‌های پیدایش جدال‌های فکری در ایران جدید)». *مطالعات ملی*. س ۸. ش ۴. صص ۵۵ - ۷۷.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۲). *نظریه جامعه‌شناختی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.

- _____ (۱۳۹۲). *نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*. ترجمه خلیل میرزایی و علی بقایی سرابی. تهران: جامعه‌شناسان.

- _____ (۱۳۹۵). *نظریه جامعه‌شناسی*. ترجمه هوشنگ ناییبی. تهران: نشر نی.
- زاهدی، محمدجواد و محمد حیدرپور (۱۳۸۷). «جامعه‌شناسی انزوای روشنفکران (نقد کنش‌های روشنفکران عصر مشروطه تا پایان سلطنت پهلوی اول)». *جامعه‌شناسی ایران*. د ۹. ش ۱ و ۲. صص ۱۲۷ - ۱۶۴.

- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰). *عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران*. تهران: فروزان‌فر.
- _____ (۱۳۹۲). *فرهنگ سیاسی ایران*. تهران: فروزان‌فر.

- شهرام‌نیا، امیرمسعود و مجید اسکندری (۱۳۸۹). «علل ناکامی نخبگان عصر قاجار در روند توسعه‌یافتگی ایران». *راهبرد یاس*. ش ۲۱. صص ۳۱۲ - ۳۳۱.
- شیخ‌زاده، حسین (۱۳۸۵). *نخبگان و توسعه ایران*. تهران: باز.

- صالح‌نیا، نرگس و همکاران (۱۳۸۹). «نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی». *مهندسی فرهنگی*. س ۴. ش ۴۳ و ۴۴. صص ۶۶ - ۷۹.

- طاهری، مهدی (۱۳۸۸). «مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران». *فرهنگ*. ش ۷۱. صص ۱۴۷ - ۱۷۷.

- راهبردهای توسعه فرهنگی در ایران: مطالعه موردی دوره... ————— فردین قریشی و همکار
- عضدانلو، حمید (۱۳۹۱). سیاست، قدرت، عقلانیت (منتخب گفتارها و نوشتارها). تهران: علم.
- علم، محمدرضا و همکاران (۱۳۹۳). «برنامه تجدید و نوسازی ایران در عصر رضاشاه پهلوی». تحقیقات تاریخ اجتماعی. س ۴. ش ۱. صص ۶۱ - ۸۶.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۷۷). «طبقه متوسط جدید و نوسازی اقتصادی - اجتماعی در ایران». مطالعات راهبردی. ش ۱. صص ۱۵۵ - ۱۷۸.
- فاضلی، نعمت‌الله و هادی سلیمانی قره‌گل (۱۳۹۱). «نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران. جامعه‌شناسی تاریخی. د ۴. ش ۲. صص ۱ - ۴۷.
- فراهانی، محمد (۱۳۸۳). کالبدشکافی توسعه در ایران. تهران: پرسمان.
- فوران، جان (۱۳۸۲). مقاومت شکننده. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۴). نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایران. تهران: اختران.
- قریشی، فردین (۱۳۹۱). «بررسی راهبرد رشد کیفی». جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه. ش ۱. صص ۱۲۳ - ۱۴۵.
- کالبرگ، اشتفان (۱۳۸۳). «انواع عقلانیت از دیدگاه ماکس وبر؛ بنیادهایی برای تحلیل فرایندهای عقلانی شدن در تاریخ (۱)». ترجمه مهدی دستگردی. معرفت. ش ۸۰. صص ۴۵ - ۶۳.
- کدی، نیکی‌آر (۱۳۹۰). ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: علم.
- کسرابی، محمد سالار (۱۳۷۹). چالش سنت و مدرنیته در ایران از مشروطه تا ۱۳۲۰. تهران: نشر مرکز.
- کلاهی، رضا (۱۳۹۲). «تغییر در قدرت تشکیلاتی و قدرت معنوی روحانیت در گذار از قاجار به پهلوی». مطالعات اجتماعی ایران. د ۷. ش ۱. صص ۱۱۳ - ۱۳۵.
- گلکار، سعید (۱۳۸۶). «بررسی رابطه نظام پهلوی و دانشگاه در ایران». مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی. س ۱۱. ش ۳۵. صص ۱۲۵ - ۱۵۷.
- موحدی، مسعود (۱۳۹۰). تعیین ویژگی‌های فرهنگ اسلامی - ایرانی. تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- میراحمدی، منصور و حسن جباری‌نصیر (۱۳۸۹). «الگوی نظری دولت مطلقه و پیدایی دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران». علوم سیاسی. س ۶. ش ۱. صص ۱۶۷ - ۱۹۹.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹

- میرسپاسی، علی (۱۳۸۴). تأملی در مدرنیته ایرانی (بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران). ترجمه جلال توکلیمان. تهران: طرح نو.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹). دولت رضاشاه و نظام ایلی (تأثیر ساختار دولت مطلقه رضاشاه بر نفوذ قبایل و عشایر). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نوازی، بهرام (۱۳۸۳). «دشمنان پهلوی؛ بررسی گروه‌ها و جریان‌های اصلی مخالف در دوره حکومت پهلوی». زمانه. ش ۲۱. صص ۵۳ - ۶۱.
- نوریان، عبدالحسین (۱۳۸۷). نخبگان، دموکراسی و توسعه. تهران: نوآور.
- یزدانی، عباس (۱۳۸۹). «دین و عقلانیت در فلسفه اجتماعی ماکس وبر و نقد آن». معرفت. ش ۱۵۷. صص ۹۳ - ۱۰۶.



The strategies for Cultural Development in Iran: A Case Study of the First Pahlavi Period

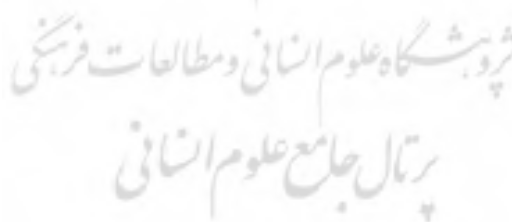
Fardin Ghoreishi^{*,†}, Akram Same[‡]

Received: 06/04/2019 Accepted: 21/06/2020

Abstract

Progress and Development emerged as an idea in Iran when Iranian elites realized the issue of Iran's backwardness in comparison to European societies. Then a limited number of governing elites thought about changing the status quo. The goal of these people was to reach a stage where the advanced western countries were located. For this purpose, in the Qajar era, due to economic backwardness and the absence of strong modernist groups, the ruling elites took the path of reform from above. Such issue continued later in the first Pahlavi period. This article is about the characteristics of the first Pahlavi management strategies in the field of cultural Development. Our research approach is theoretical description and the selected research method is historical analyzing method. We have used the Max Weber's rationality theory as the theoretical framework. The results of the study indicate that the strategies of cultural development in the period of Reza Shah were concerned with the development of instrumental rationality. Its consequences can be summarized in three cases: 1) Authoritarianism and dictatorship 2) Repressive nationalism and 3) Radical secularism.

Keywords: Iranian history; Cultural Development; Instrumental Rationality; Nationalism; Secularism



[†] Full Professor in Faculty of Law and Political Science, University of Tehran (Corresponding author)

Email: ghoreishi3583@ut.ac.ir

[‡]Nasayeh, Graduate of Master of Sociology, University of Tabriz.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی